

به یاد شادروان استاد سعید نفیسی
استاد تاریخ تصوف دانشگاه تهران

سماع در تصوف

از دکتر اسماعیل حاکمی

-۲-

احکام و آداب سماع

غزالی در «کیمیای سعادت» در باب آداب سماع گوید: ^۱ «بدانکه در سماع سه چیز نگاه باید داشت: زمان و مکان و اخوان، که هر وقت دل مشغولی باشد یا وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن بود یا وقتی بود که دلها بیشتر پراکنده بود و مشغول باشد، سماع بی فایده بود. اما مکان، چون راه گذری باشد یا جایی ناخوش و تاریک بود یا بخانه ظالمی بود همه وقت شوریده بود.»

اما اخوان آن بود که باید هر که حاضر بود اهل سماع بود و چون متکبری از اهل دنیا حاضر بود یا قرای منکر باشد یا متکلفی حاضر بود که وی هر زمان بتکلف حال و رقص کند یا قومی از اهل غفلت حاضر باشند که ایشان سماع براندیشه باطل کنند یا بحدیث بیهوده مشغول باشند و بهر جانی می نگرند و بحرمت نباشند

۱ - کیمیای سعادت، چاپ دوم (بکوشش آقای احمد آرام) صفحه ۳۸۸.

یا قومی از زنان نظارگی باشند و در میان قوم جوانان باشند اگر از اندیشه یکدیگر خالی نباشند ، این چنین سماع بکار نیاید . معنی این که جنید گفته است که در سماع زمان و مکان و اخوان شرطست این است .

اما نشستن بجایی که زنان جوان بنظاره آیند ، و مردان جوان باشند از اهل غفلت که شهوت از هر دو جانب تیز کند و هر کسی بشهوت بجایی نگیرد و باشد نیز که دل آویخته شود و آن تخم بسیاری فسق و فساد شود هر گز چنین سماع نباید کرد . پس چون کسانی که اهل سماع باشند ادب آنست که همه سردرپیش افکنند و در یکدیگر ننگرند . و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند ؛ و همه دل با حق تعالی دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیبت بسبب سماع و خویشتن نگاه دارند تا با اختیار بر نخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب غلبات وجد بر خیزد با وی موافقت کنند اگر دستارش بیفتد دستارها بنهند و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ، لیکن نه هر چه بدعت بود نشاید ، که بسیار بدعت نیکو باشد که شافعی می گوید - رحمة الله علیه - : جماعت که در تراویح وضع عمر است - رضی الله عنه - و این بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که بر مخالفت سنتی بود اما حسن خلق و دل مردمان شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت - کردن در اخلاق ایشان بد خوئی باشد و رسول علیه السلام گفته است : « خالق الناس باخلاقهم - با هر کسی زندگانی بر وفق عادت و خوی وی کن » چون این قوم بدین موافقت شاد شوند و از این مخالفت متوحش شوند موافقت از سنت بود و صحابه هر رسول را - علیه السلام - بر پای نخواستند که وی آن را کاره بود - ولیکن چون جایی عادت بینند که بر ناخاستن متوحش بود بر ناخاستن بر پای دلخوشی را اولتر ؛ که عادت عرب دیگرست و عادت عجم دیگر . والله اعلم ، همچنین در « احیاء العلوم » گوید :

« آداب سماع پنج است :

« اول - مراعات زمان ، مکان ، اخوان .

جنید گفته است که سماع بسه چیز احتیاج دارد . زمان ، مکان ، اخوان و در غیر این صورت سماع مکن یعنی در زمان انجام مراسم سماع مشغله دیگری خاطر سالک را آشفته نسازد (مانند طعام خوردن ، نماز گزاردن و امور دیگر) . همچنین در مکانهای ناپسند بسماع مبادرت نکند و نیز در حضور متکلفان و مرائیان و صاحبان دنیا از سماع دوری جوید .

دوم - قُصد و نظر مستمعین از سماع - زیرا آنها بر سه دسته اند . دسته اول آنان که بظاهر سماع توجه دارند . دسته دوم کسانی هستند که هنوز بقیتی از حب و شهوت دنیا در وجودشان باقی مانده و تشخیص آن بستگی بنظر شیخ دارد . سوم - سراپاگوش بودن و باطراف نظر نینداختن و خودداری از کفزدن و رقص ^۱ .

چهارم - مستمع نباید بایستد و نباید صدایش را بگریه بلند کند (درحالی که بر نفس خود تسلط دارد) ولی چنانچه خالی از شائبه ریا باشد رقص کند و خود را گریان نشان دهد مباح است زیرا گریه ناشی از حزن و اندوه است و رقص *حرك* سرور و شادمانی .

پنجم - موافقت با قوم در قیام - و چنانچه مستمعی در رقص و تواجد متکلف است با آنان در رقص نایستد و احوال بر آنان مشوش نکند ^۲ .

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری در «کشف المحجوب» گوید :
« بدانکه شرط آداب سماع آنست کی تا نیاید نکنی و مر آنرا عادت نسازی دیر بدیر کنی تا تعظیم آن از دل بنشود و باید تا چون سماع کنی پیری آنجا حاضر باشد و جایی از عوام خالی و قوال بحرمت و دل از اشتغال خالی و طبع از لهو نفور و تکلف از میان برداشته و تا قوت سماع پیدا نیاید شرط نباشد که اندر آن مبالغت کند . چون قوت گرفت شرط نباشد کی آن از خود دفع کنی مروت را متابع باشی بدانچ اقتضا کند اگر بجنباند بجنبی و اگر ساکن دارد ساکن باشی و فرق دانی کرد میان قوت طبع و حرقت وجد و باید که مستمع را چندان دیدار باشد کی = (که) وارد حق را قبول تواند کرد و داد آن بتواند داد و چون سلطان آن بردل پیدا شود بتکلف آن از خود دفع نکند و چون قوت آن کم شود بتکلف جنب نکند و باید که اندر حال حرکت از کس مساعدت چشم ندارد و اگر کسی مساعدت نماید منع نکند و اندر سماع کس دخل نکند و وقت را بنشولد اندر روزگار او تصرف نکند و مراد را بدان نیت او بسنجد که اندر آن بی برکتی بسیار باشد و باید که قوال اگر خوش خواند نکوید که خوش می خوانی و اگر ناخوش و ناموزون گوید و طبع را خارج کند نکوید بهتر خوان و بدل بر وی خصومت نکند و وی را اندر میانه نبیند حواله آن بحق کند و راست شنود و اگر گروهی را سماع گرفته باشد و وی را از آن نصیب نباشد که به صحو خود اندر سرگرایشان نگرند

۱ - جز در حالت اضطرار .

۲ - احیاء العلوم - جلد دوم . چاپ مصر صفحه ۲۲۶ - ۲۲۸ .

باید که بوقت نیازمند باشد و مر سلطان وقت را تمکین کند تا برکات آن بدو رسد و من که علی بن عثمان الجلابی ام آن دوستر دارم که مبتدیان را بسماعها نکذارند تا طبع ایشان بشولیده نشود که اندر آن خطرهای عظیم است و آفت مهین از آنست که ژنان از بامی یا از جایی بدرویشان می نگرند اندر حال سماع ایشان و ازین مر مستمعان را حجابهای صعب افتد و تا یکی از احداث در میان ایشان باشد از بعد آنکه جهال متصوف این جمله را مذهب ساخته اند و صدق معنی از میان برداشته و من استغفار کنم از آنچه رفتست بر من از اجناس آفت و استهانت معاملات و استعانت خواهم از خداوند تبارک و تعالی تا ظاهر و باطن مرا از آفات پاک گرداند ... ۱

شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهره وردی ۲ باب بیست و پنجم کتاب (عوارف المعارف) را مخصوص بذکر آداب السماع و حکم التخریق و اشارات المشایخ فی ذلك کرده است که حاصلش این است که تصوف بر صدق و راستی و خلوص نیت و آداب پسندیده و وقار بنا شده و هر چه در آن هست باید بجد گرفته شود نه بهزل از جمله حضور در مجلس سماع باید توأم با پاکی نیت و صفای ضمیر و راستی و وقار باشد و از هزل و هوای نفس برکنار باشد پس ازین مقدمات از پاره کردن جامه (تمزیق الثیاب) و افکندن خرقة (رمی الخرقة) و افتادن عمامه از سر صحبت می کنند که باید خالی از تکلف و تصنع و ریا باشد و شرح می دهد که برای تقسیم آنها اگر شیخی در مجلس حاضر باشد حکم با او است و الا با شروط خاصی تقسیم میشود ازین قبیل که اگر بقصد بطرف خواننده یا نوازنده انداخته شده متعلق باوست. اگر نوازنده یا قوال صوفی باشد در حکم یکی از افراد مجمع است اگر اجیر باشد حقی ندارد و اگر تبرعاً بنوازد یا بخواند حق می برد. در اینکه اگر کسی از حق خود بگذرد و بسایر افراد ایثار کند و یا آنکه حق خود را بشخص معینی منتقل سازد چه حکمی دارد؟ باید باصل کتاب مراجعه کرد ... ۳

شهاب الدین سهره وردی در «عوارف المعارف» آداب سماع را بطور کامل متذکر گردیده است. ۴

- ۱ - کشف المحجوب ، ص ۵۴۴ .
- ۲ - در رجب پانصد و سی نه در سهرورد زنجان متولد شده و در سنه ششصد و سی و دو وفات کرده است (تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲ ص ۵۰۱) .
- ۳ - تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم صفحه ۴۰۱ .
- ۴ - عوارف المعارف بضمیمه احیاء العلوم چاپ مصر جلد دوم صفحه ۱۲۹ (در این باب يك حکایت در بیشتر کتب صوفیه آمده که در چند صفحه دیگر از همین مقاله نقل می شود) .

دوم - قصد و نظر مستمعین از سماع - زیرا آنها بر سه دسته اند. دسته اول آنان که بظاهر سماع توجه دارند. دسته دوم کسانی هستند که هنوز بقیتی از حب و شهوت دنیا در وجودشان باقی مانده و تشخیص آن بستگی بنظر شیخ دارد. سوم - سراپاگوش بودن و باطراف نظر نینداختن و خودداری از کفزدن و رقص^۱.

چهارم - مستمع نباید بایستد و نباید صدایش را بگریه بلند کند (درحالی که بر نفس خود تسلط دارد) ولی چنانچه خالی از شائبه ریا باشد رقص کند و خود را گریان نشان دهد مباح است زیرا گریه ناشی از حزن و اندوه است و رقص محرک سرور و شادمانی.

پنجم - موافقت با قوم در قیام - و چنانچه مستمعی در رقص و تواجدهم تکلف است با آنان در رقص نایستد و احوال بر آنان مشوش نکند^۲.

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری در «کشف المحجوب» گوید: «بدانکه شرط آداب سماع آنست کی تا نیاید نکنی و مرآت را عادت نسازی دیر بدیر کنی تا تعظیم آن از دل بنشود و باید تا چون سماع کنی پیری آنجا حاضر باشد و جایی از عوام خالی و قوال بحرمت و دل از اشتغال خالی و طبع از لهو نفور و تکلف از میان برداشته و تا قوت سماع پیدا نیاید شرط نباشد که اندر آن مبالغت کند. چون قوت گرفت شرط نباشد کی آن از خود دفع کنی مروت را متابع باشی بدانچه اقتضا کند اگر بجنباند بجنبی و اگر ساکن دارد ساکن باشی و فرق دانی کرد میان قوت طبع و حرقت وجد و باید که مستمع را چندان دیدار باشد کی = (که) وارد حق را قبول تواند کرد و داد آن بتواند داد و چون سلطان آن بردل پیدا شود بتکلف آن از خود دفع نکند و چون قوت آن کم شود بتکلف جنب نکند و باید که اندر حال حرکت از کسی مساعدت چشم ندارد و اگر کسی مساعدت نماید منع نکند و اندر سماع کسی دخل نکند و وقت را بنشولد اندر روزگار او تصرف نکند و مراد را بدان نیت او بسنجد که اندر آن بی برکتی بسیار باشد و باید که قوال اگر خوش خواند نکوید که خوش می خوانی و اگر ناخوش و ناموزون گوید و طبع را خارج کند نکوید بهتر خوان و بدل بر وی خصومت نکند و وی را اندر میانه نبیند حواله آن بحق کند و راست شنود و اگر گروهی را سماع گرفته باشد و وی را از آن نصیب نباشد که به صحو خود اندر سرگرایشان نکرد

۱ - جز در حالت اضطرار.

۲ - احیاء العلوم - جلد دوم. چاپ مصر صفحه ۲۲۶ - ۲۲۸.

باید که بوقت نیازمند باشد و مر سلطان وقت را تمکین کند تا برکات آن بدو رسد و من که علی بن عثمان الجلابی ام آن دوستر دارم که مبتدیان را بسماعها نگذارند تا طبع ایشان بشولیده نشود که اندر آن خطرهای عظیم است و آفت مهین از آنست که زقان از بامی یا از جایی بدرویشان می نگرند اندر حال سماع ایشان و ازین مر مستمعان را حجابهای صعب افتد و تا یکی از احداث در میان ایشان باشد از بعد آنکه جهال متصوف این جمله را مذهب ساخته اند و صدق معنی از میان برداشته و من استغفار کنم از آنچه رفتست بر من از اجناس آفت و استهانت معاملات و استمانت خواهم از خداوند تبارک و تعالی تا ظاهر و باطن مرا از آفات پاک گرداند ...^۱

شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی^۲ باب بیست و پنجم کتاب (عوارف المعارف) را مخصوص بذکر آداب السماع و حکم التخریق و اشارات المشایخ فی ذلك کرده است که حاصلش این است که تصوف بر صدق و راستی و خلوص نیت و آداب پسندیده و وقار بنا شده و هر چه در آن هست باید بجد گرفته شود نه بهزل از جمله حضور در مجلس سماع باید توأم با پاک نیت و صفای ضمیر و راستی و وقار باشد و از هزل و هوای نفس برکنار باشد. پس ازین مقدمات ازپاره کردن جامه (تمزیق الثیاب) و افکندن خرقة (رمی الخرقه) و افتادن عمامه از سر صحبت می کنند که باید خالی از تکلف و تصنع و ریا باشد و شرح می دهد که برای تقسیم آنها اگر شیخی در مجلس حاضر باشد حکم با او است و الا با شروط خاصی تقسیم میشود ازین قبیل که اگر بقصد بطرف خواننده یا نوازنده انداخته شده متعلق باوست. اگر نوازنده یا قوال صوفی باشد در حکم یکی از افراد مجمع است اگر اجیر باشد حقی ندارد و اگر تبرعاً بنوازد یا بخواند حق می برد. در اینکه اگر کسی از حق خود بگذرد و بسایر افراد ایثار کند و یا آنکه حق خود را بشخص معینی منتقل سازد چه حکمی دارد؟ باید باصل کتاب مراجعه کرد ...^۳

شهاب الدین سهروردی در « عوارف المعارف » آداب سماع را بطور کامل متذکر گردیده است.^۴

۱ - کشف المحجوب ، ص ۵۴۴ .

۲ - در رجب پانصد و سی نه در سهرورد زنجان متولد شده و در سنه ششصد و سی و دو وفات کرده است (تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲ ص ۵۰۱) .

۳ - تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم صفحه ۴۰۱ .

۴ - عوارف المعارف بضمیمه احیاء العلوم چاپ مصر جلد دوم صفحه ۱۲۹ (در این باب یک حکایت در بیشتر کتب صوفیه آمده که در چند صفحه دیگر از همین مقاله نقل می شود) .

مستمع بعد از آنکه نیت خود را پاك ساخت و بقصد مزید ارادت در مجلس سماع وارد شد باید صدق و وقار را پیشه سازد . ابوبکر کتانی گوید : شنونده باید حتی الامکان از حرکت و اظهار وجد خودداری کند بویژه در حضور شیخ . سپس حکایت جنید و زعقه زدن مستمع جوان را نقل میکند پس مرید نباید حرکت کند مگر آنگاه که حرکتش چون حرکت شخص لرزانی شود که نتواند خود را نگاهدارد و یا همچون عطسه کننده ای باشد که نتواند از عطسه کردن خودداری نماید . سری گوید : شرط وجد کننده آنست که اگر در حال زعقه شمشیر بصورتش بزنند درد آنرا احساس نکند . از جامه خرقه کردن نیز باید پرهیز کرد مگر آنکه نیت از شائبة تکلف پاك باشد .

آورده اند که کعب بن زهیر^۱ در مسجد بر حضرت رسول ص وارد شد و قصیده معروف خود را بمطلع زیر انشاد کرد :

بانت سعاد و قلبی الیوم متبول ...

چون بمقطع قصیده رسید و خواند :

ان الرسول لسیف يستضاء به مهتد من سیوف الله مسلول

حضرت محمد (ص) فرمود تو کیستی؟ او پس از جاری ساختن الفاظ شهادتین بر لب گفت من زهیر هستم پس آن حضرت ردای خود را بسوی وی انداخت . چون دور خلافت معاویه رسید کس فرستاد و آن ردا را به هزار دینار از کعب خریداری کرد ولی کعب از فروش آن سر باز زد و گفت من دیگری را درین افتخار برخود ترجیح نمی دهم .

چون کعب در گذشت معاویه آنرا بمبلغ بیست هزار دینار از فرزندان وی خرید که امروز در تصرف امام « الناصر لدین الله » است .

گویند پس از پیروزی مسلمانان در « بدر » جماعتی از پیران بچوانان گفتند ما را نیز در تقسیم غنائم سهم سازید زیرا ما هم در جنگ پشتیبان شما بوده ایم . خداوند این آیه را بر پیغمبر (ص) نازل ساخت که یسألونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول پس حضرت رسول (ص) غنائم را بین آنها بالسویه تقسیم کرد . در باب خرق جامه و آداب تقسیم آن نیز مطالبی را متذکر شده که ما در

۱ - کعب بن زهیر «وهو ابن زهیر ابن ابی سلمی الشاعر الجاهلی ، و يعد کعب من المخضرمین و هم شعراء نساء و نشأوا فی الجاهلیه و ادرکوا الاسلام...» آداب اللغة العربیه ... دکتر محمدی ص ۴۰ .

باب «آداب رقص و خرقه افکندن» از آن یاد کرده ایم^۱.

عزالدین محمود بن علی کاشانی^۲ در کتاب «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه»^۳ آورده: «از جمله آداب سماع اول آنست که اخلاص نیت بر حضور مجمع سماع مقدم دارند و بازجویند که باعث بر آن چیست. اگر مطلوبی نفسانی بود از آن احتراز واجب دانند و اگر داعیه صدق و ارادت و طلب مزید حال و شمول برکت جمع بود مجرد از شوایب هوی و دواعی طبیعت و حال آنکه در آن مجمع شیخی یا مقدمی که حضور او منتهم بود حاضر باشد یا اهل سماع اخوان موافق و طالبان صادق باشند توفیق چنین صحبتی غنیمت باید شمرد... و اگر معلوم بود که مجمع سماع مشتمل است بر بعضی محرّمات و منکرات چون لقمه ظالمان و اشراف زنان و حضور امردان یا مکروهات چون حضور کسی که جنسیت با این طایفه ندارد مانند متزهدی که او را ذوق سماع نبود و بنظر انکار نکرد یا صاحب جاهی از ارباب دنیا که با او بتکلف و مدارت باید بود یا حضور کسی که بتکلف و دروغ اظهار وجد کند و بتواجد کاذب وقت حاضران مشوش گرداند طالبان صادق را اجتناب از حضور چنین جمعی لازم بود» و نیز شرط آنست که شخص در مجلس سماع بادب بنشیند و سکون و وقار را رعایت کند و تاقوت امساک بود حرکت نکند و شهقات و زعقات بتکلف نزنند.

مؤلف سپس حکایتی مناسب این مقام نقل می کند:

«آورده اند که ابوالقاسم نصرآبادی^۴ که از جمله اصحاب شبلی بود و بعلم حدیث و کثرت روایت مشهور و معروف و در وقت خویش شیخ خراسان شعفی بغایت و ولوعی تمام بسماع داشتی و اکثر اوقات بدان مشغول بودی تا روزی میان او و ابوعمر بن نجید^۵ که از جمله اصحاب و تلامذه ابوعثمان حیری بود و جنید را

۱ - رجوع شود به صفحه ۲۹.

۲ - متوفی سنه ۷۳۵ قمری.

۳ - این کتاب نخستین بار بتصحیح استاد همایی در سال ۱۳۲۵ شمسی بچاپ رسیده است.

۴ - ابراهیم بن محمد بن حمویه از مشایخ بزرگ عهد خود در خراسان و از اصحاب شبلی و ابوعلی رودباری و مرتعش نیشابوری بود و بسال ۳۶۹ در مکه معظمه در گذشت (حاشیه مصباح الهدایه ص ۱۹۵ - استاد همایی).

۵ - ابوعمر و اسماعیل بن نجید بن احمد سلمی نیشابوری از اصحاب جنید و ابوعثمان حیری از مشایخ بزرگ صوفیه در خراسان بود و بسال ۳۶۵ یا ۳۶۶ وفات کرد (ص ۱۹۴ - حاشیه استاد همایی بر مصباح الهدایه).

دیده در مجمعی اتفاق افتاد و ابو عمرو او را بر کثرت سماع تقریمی و تویخی می کرد . نصرآبادی گفت چنین است ولیکن هر مجمعی که در او شخصی بقول مباح گویا بود و دیگران خاموش بهتر از آنکه جمله بغیبت گویا باشند .

ابو عمرو جواب داد که هیئات یا ابا القاسم زلة فی السماع شر من کذا و کذا سنة تغتاب الناس .

طریق وجدان صادق آنست که در سماع حرکت نکنند تا زمانی که وجودشان از حرارت سماع نضجی تمام بیاید . و مرید باید که دل خود را با معانی بیت و اشارت و نعمات نی حاضر دارد و بهر واردی که در دل آید یا بهر حالتی که روی نماید در حرکت نیاید .^۱

شیخ نجم الدین دایه^۲ در کتاب « مرصاد العباد ... » گوید ،
« و در سماع آداب بسیار است که این موضوع تحمل آن نکنند اما تا تواند حرمت یاران نگاه دارد تا دلی از حرکات او نخراشد و سماع از سر شرب نکنند . در کتمان معانی و ترك دعاوی کوشد و در کل احوال منتظر الهامات حق باشد تا آنچه کند بنور الهام کند نه از ظلمت بدعت و طبع و ابتداء در این مقام صلاح و فساد احوال خویش بالهام توان دانست و در وسط مقام با اشارت حق و فرق میان الهام حق و اشارت و کلام آنست که الهام خطابی باشد از حق بدل با ذوق و لکن بی شعور و اشارت خطابی باشد با ذوق و شعور صریح و لکن در مقام ملهمگی نفس کلام پدید نیاید . در مقام مطمئنگی نفس کلام پدید آید که یا ایتها النفس - المطمئنة ارجعی الی ربك ... این خطابی صریح است و نهایت مقام ملهمگی نفس و اطمینان اوست که نور حق در دل متمکن شده تا بهره چه نگردد بنور حق نگردد (المؤمن ینظر بنور الله ...)^۳ »

و در موافقت یاران تواجد هم رواداشته اند چون از رعونت نفس خالی باشد^۴ .

و معنی تواجد آنست که کسی نه بر طریق معنی وجد و حال بل بر سبیل استرواح قلب و استجمام نفس حرکتی موزون بایقاعی موزون از طبع موزون باظهار رساند تا ساعتی از تعب

۱ - مصباح الهدایه ص ۱۹۵ - مرصاد العباد ص ۲۰۶ .

۲ - ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاه اورالاسدی متوفی ۶۵۴ هجری قمری .

۳ - مرصاد العباد ، چاپ تهران ۱۳۳۶ شمسی ص ۲۰۶ .

۴ - مرصاد العباد ص ۲۰۶ .

تکالیف اعمال آسوده شود و دل از کلفت تدبیر و تکلیف مروح گردد و بواسطه این باطل بر طلب حق استعانت جوید ... و شاید که نیت متواجد در تواجد موافقت بعضی از وجدان بود تا ببرکت آن از حال او نصیب یابد و این معنی اگرچه مبتدیان را رخصت است لیکن مناسب حال مشایخ ، لایق منصب ایشان نیست . چه احوال ایشان ظاهراً و باطناً همه جد محض و حق صرف بود و لهو و لعب را در آن مداخل نه و همچنین باید که باختیار زعقات از وی صادر نشود .

در دنباله این گفتار حکایتی نقل کرده گوید :

« آورده اند که جوانی ملازمت صحبت جنید نمودی و بهر وقت در سماع زعقه پی بزدی روزی جنید او را از آن منع فرمود و گفت اگر من بعد خود رانکه نداری از صحبت ما دور شو . آن جوان فیما بعد خود را در سماع از زعقه نگاه داشتی و چنان شدی که از بن هرموی قطره عرق روان گشتی تا روزی قوت امساکش نماند . زعقه پی بزد و جان تسلیم کرد ^۱ .

میرحسینی ^۲ در کنزالرموز ^۳ در بیان سماع و کیفیت آن گوید :

... ای ندانسته بجز نام سماع تا بر عنایی نکوبی دست و پا در سماعت مژده جانان رسد این مفرح بهر هر مخمور نیست این طریق پاکبازان خداست عالمی آشفته سودای اوست این گدایان را که بینی بی خیر از تکلف خویشتن بر تافته ^۴ مذهب مردان دین بگذاشته دامن يك بنده آزاد گیر از حسینی این نصیحت یاد گیر .

فخرالدین عراقی در لمعه هژدهم از کتاب (لمعات) گوید :

۱ - مصباح الهدایه ، چاپ استاد همایی صفحه ۱۹۸ .

۲ - برای شرح احوال او مراجعه شود بتاریخ ادبیات براون جلد سوم ترجمه آقای حکمت ص ۱۸۸ .

۳ - کنزالرموز بضمیمه معارف العوارف (چاپ سنگی ، کتابخانه دانشکده ادبیات) و مجموعه عوارف المعارف (؟) - از انتشارات بنگاه جهان نما ، شیراز .

« ... عاشق دایم برقص و حرکت معنویست اگرچه بظاهر ساکن نماید و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مرالسحاب ... چه هر ذره کلمه ایست و هر کلمه را اسمی و هر اسمی را زبانی و هر زبانی را قولی و هر قولی را از محب سمعی و چون نیک بشنوی قایل و سامع یکی باشد زیرا که « السماع طیر یطیر من الحق الی الحق »^۱ .

اوحدی مراغی در جام جم چنین گوید^۲ :

روح چون در جمال حق پیوست	جنبش پای چون بماند و دست ؟
در بدایت سماع بد نبود	در نهایت سماع خود نبود
آن که از جام وصل مست شود	کی بجنبش دراز دست شود ؟
پیش جمعی که این سماع رواست	می نماید که بز سبیل دواست
زانکه طالب پس از ریاضت سخت	که برون آورد زخلوت رخت ...
منقبض گردد از تغیر حال	رنج بیند ز وحشت و زملا
اگرش رای شیخ فرماید	که : سماع سخن کند شاید
تا از آن واردات یاد کند	دل خود زان حضور شاد کند
تو که سودای زلف داری و خال	زین سماعت چه وجد باشد و حال
ز سماع آنکه این خبر دارند	هر یکی مشربی دگر دارند ...
میسند این سماع در دانش	بی زمان و مکان و اخوانش
عارفی راست این سماع حلال	که بود واقف از حقیقت حال

استاد سعید نفیسی در مقدمه^۳ « دیوان سلطان ولد » نوشته اند :^۴

« در مناقب العارفين حتى اشاره باین رفته است که مدت ذکر و سماع نباید بیش از يك ساعت باشد و در میان آن میتوان وقفه ای داد » .

آقای دکتر احسان الله استخری در کتاب « اصول تصوف » نوشته است .^۴
سید موسوی نسب شیخ صفی الدین قدس الله روحه در مقالات پربركات خویش بلفظ اندك معنی بسیار در این موضوع بیان داشته و فرموده است :

« تواجد سماعی باشد بتن و وجد سماعی باشد بروح و چون شخص صاحب

۱ - کلیات عراقی ، چاپ دوم (بکوشش استاد سعید نفیسی) صفحه ۳۹۴ .

۲ - دیوان اوحدی مراغی بتصحیح استاد سعید نفیسی صفحه ۶۳۱ .

۳ - صفحه شانزده مقدمه کتاب ، چاپ تهران .

۴ - صفحه ۶۱۲ چاپ تهران (۱۳۳۸) .

تواجد را حالت خود ظاهر گردد اگر از آن قدر حرکت نکند که سورت و حدت آن فرو نشیند زحمت بتن رسد و اهل وجد پیش از ورود وارد چون خود را گوش دارد تا حرکت نکند دل او خسته گردد و انکسار بدل او رسد و اهل وجود اگر چه اختیار او راست اما اگر به متابعت روحانیت خود در آن ذوق و سرور که بوی رسد حرکت در سیر نکند خستگی بروح وی رسد مثلا چنانکه مرغی سریع الطیران یا شخصی سریع السیران که کسی مانع و حایل طیران و سیران او گردد در حال کلافتی در آن طیران و سیران ایشان واقع شود و این هر سه نوع از سماع مباح است و سماع تواجد نصیب عوام صوفیه است و سماع وجد نصیب خواص صوفیه است و سماع وجود نصیب اخص خواص صوفیه است... و سماع عوام خلایق و مجالس اهل فسق و مناهی و ملامی پیش متصوفه حرام است و سماع مباح متابعت اهل دل است که هیجان آن از سرور و ذوق از حق تعالی باشد.

الوجد بعد وجود الحق بهتان والذکر دون وجود الذکر نسیان

در تحقیق این معنی ابیات ذیل را سروده ام :

مبتدی بر شیمه ارباب حال نی ز تحقیق است و تقلیدی رود لیک خود این هر دورا فرقی است زرف این تواجد هست و دوری پیش نیست عاشقی سیر طریقت کردن است در ره دل جلوها رو آورد دل بشور و جان بنوق آید کهمی جان شود لرزان و تن زان بیقرار اندر آن دریا که عالم موج اوست عاشق بیچاره همچون پر کاه وجد این باشد که نور عشق ماست عاشق واجد بگرداب اندر است واله دیدار و شیدای حضور لاجرم تن خیزد و غوغا کند جان بر سوایی کشد انجام راه هستی موهوم بر خیزد ز پیش رسم هستی محو می گردد ز هم	خیزد و حالی کند نز روی حال بر مثال عاشق واجد دود این میانه افتراق آمد شگرف حالتی شایسته درویش نیست ره بدرگاه حقیقت بردن است که دل شیران ره را بر درد در دل افشوده شوق آید همی تن نگیرد اندر آن دریا قرار هستی حق حقیقی اوج اوست مضطرب در سطح دریا بی پناه جلوه آن حضرت بی منتهاست وجد او از چشم مست دلبر است مست و بیدل پای تا سر غرق نور مست و بیخود خویش را رسوا کند غرقه دریا شود آن پر کاه یک قدم زین راه نتوان رفت پیش هستی حق غالب آید لاجرم
---	--

بگذرد از خویش و بیگانه شود
 روح و سر در اهتزاز آید همی
 راه پایان گیرد و غم طی شود
 نام این وادی که میدان خداست
 ما سوی الله را مجال زیست نیست
 عاشق اینجاعین معشوق است و عشق
 دست افشان از دو عالم هست مست
 رقص اهل دل چنین اولی بود
 نیستی اینجا نشان هستی است
 جان شد و جانان بجای جان نشست
 اندرین درگاه جز سلطان عشق
 این چنین ذوقی بنام آمد وجود

تا بدان محبوب همخانه شود
 جان عاشق اهل راز آید همی
 رهرو ره فانی اندر وی شود
 شد وجود و از وجود حق بیاست
 غیر حق در جنب حق موجود کیست؟
 ختم گردد راه مردان دمشق
 پای کوبان بر سر هر چه که هست
 کاین طریق شیفته مولی بود
 هوشیاری رهنمون مستی است
 بنده مفلوک شد سلطان نشست
 کس نبینی زنده این برهان عشق
 بود شد نابود و شد نابود بود

خواجه عبدالله انصاری در «محببت نامه» گوید: «وجد پس از عالم وصال و فراق است وجد علم بیداری مشتاقانست. وجد حدیقه دل دوستانست .. وجد ریحان جان عاشقانست. وجد سبب جان باختن است و بهانه خان و مان بر انداختن است. اگر چه خلقت عزیز است، از درای دیگر چیز است قدر وجود افزونست و وجود از خلقت بیرونست. تواجد است و وجد و وجود. و این مقامات موجود و مرد رهرو را درین مقصود. تواجد صفت دل است و وجد صفت جانست وجود، کاری بیرون از هر دو آنست ...»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آثار سماع فریبگی

در سماع سه مقام است: اول فهم، آنگاه وجد، آنگاه حرکت، مقام اول در فهم است؛ و آنکه در سماع اندیشه دین و حب حق تعالی بر وی غالب بود بر دو درجه باشد؛

اما درجه اول که متعلق به مبتدیان و مریدان است؛ در طلب وسلوک راه آنان احوال مختلف از قبیل: قبض و بسط، آسانی و دشواری و مانند آن وجود دارد و بهیچ حال طبع مبتدی قابل حدیث حق نباشد و چون سخنی بشنود که در آن مضامینی از قبول ورد، وصل و هجر، قرب و بعد، فراق و وصال، امید و نومیدی و مانند اینها ... باشد احوال مختلف بر وی آشکار شود و اگر قاعده علم

۱ - رسالات خواجه عبدالله انصاری، چاپ ارمغان صفحه ۱۳۱ (سال ۱۳۱۹).

و اعتقاد او محکم نباشد چه بسا اندیشه‌های گوناگون در او بوجود آید که محض کفر باشد. مثلاً ممکن است مریدی این بیت را بشنود:

زاول بمنت میل بد آن میل کجاست؟ و امروز ملول گشتی از بهر چراست؟

«پندارد که حق تعالی را بوی عنایتی و میلی بوده است و اکنون بگردیده و این تغیر در حق حق تعالی فهم کند؛ این کفر بود بلکه باید که داند که تغیر را بحق راه نبود وی منیر است و متغیر نیست. باید داند که صفت وی بگردیده است...»

... باید که گوید:

خورشید بر آمدای نگارین دیرست بر بنده اگر نتابد از ادبیر^۱ است

باید که حواله حجاب بادبار خویش کند و بتقصیری که بر وی رفته باشد،

نه بحق تعالی^۲.

مؤلف کشف المحجوب گوید: «و من کی علی بن عثمان الجلابی ام آن دوستر

دارم که مبتدیان را بسماعها نکذارند تا طبع ایشان بشولیده نشود که اندر آن خطر-

های عظیم است...» چنانکه پاره‌ای از کمر اهان بسماع فاسقان حاضر شوند و گویند

ما سماع از حق کنیم و بر اثر موافقت و افسون فاسقان بر این کار حریص تر شوند

و هم درین راه هر دو گروه هلاک کردند.

درجه دوم: از آن کسی است که از درجه مریدان در گذشته باشد و بمقام

فنا و نیستی رسیده باشد و سماع این کس نه از راه فهم و معنی باشد بلکه چون

سماع بوی رسد آن حال نیستی و یگانگی بر وی تازه شود و بکلّیت از خویشتن

غایب شود. و از این عالم بی‌خبر شود و باشد بمثل اگر در آتش افتد خبر ندارد؛

چنانکه شیخ ابوالحسین نوری^۳ رَحِمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در سماع بجایی دروید که نی

درویده بودند و همه پایش می‌برید و وی بی‌خبر و سماع این تمامتر بود اما سماع

مریدان بصفه بشریت آمیخته بود و این آن بود که وی را از خود بکلّیت بستاند

۱ - ادبیر: ادبار، بدبختی.

۲ - کیمیای سعادت صفحه ۳۸۱.

۳ - کشف المحجوب صفحه ۵۴۶.

۴ - ابوالحسین احمد بن محمد نوری اصلش از خراسان است و مولد و

منشأش بغداد و از اصحاب سری سقطی بود و در سال ۲۹۵ فوت کرده است (رساله

قشیریّه)

چنانکه آن زنان که یوسف را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست بریدند^۱ *
و معنی یگانگی این باشد که جز حق تعالی را نبیند و گوید همه خود اوست و من
نیستم و باز گوید من خود او هستم و گروهی از این معنی به حلول و دسته‌ای به
اتحاد تعبیر کرده‌اند . ۲

مقام دوم مقام وجد است و آن حالی است که از فهم پدید آید و انواع بسیار
دارد اما همگی از دو جنس باشد، یکی از جنس احوال بود و یکی از جنس مکاشفات.
مقصود از احوال آنستکه صفتی از آن وی غالب شود و وی را چون مست
گرداند و آن صفت گاه شوق بود و گاه خوف و گاه آتش عشق بود و گاه طلب بود و
گاه اندوهی بود و گاه حسرتی بود . ۳

و مقصود از مکاشفات آنست که چیزها نمودن گیرد از آنچه صوفیان را باشد.
بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن از آن وجه است که
دل را صافی کند و چون آینه باشد که گردی بر وی نشسته باشد و پاک کنند از آن
گرد تا آن صورت در وی پدید آید . ۴

۱ - کیمیای سعادت صفحه ۳۸۲ .

* فلما رأينه اكبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا بشر ان هذا
الا ملك كريم . (قرآن کریم سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲) .
سعدی گوید :

رویت این دلستان بدیدندی	کاش آنان که عیب من جستند
بی‌خبر دستها بریدندی	تا بجای ترنج در نظرت
(گلستان سعدی)	

۲ - حلول عبارت از فرود آمدن چیزیست در غیر خود و در اصطلاح بمعنی
حلول ذات خداست در اشیاء ... و این عقیده بنظر اکثر عرفا و متصوفه باطل است .
شیخ شبستری گوید ، حلول و اتحاد اینجا محالست که در وحدت دویی عین
ضالاست .

و اتحاد عبارت از شهود وجود واحد مطلق است از جهت آنکه تمام اشیاء
وجودند بوجود واحد و فی نفسه معدومند ... (فرهنگ مصطلحات عرفا) .

۳ - کیمیای سعادت صفحه ۳۸۴ .

۴ - مکاشفه کشف اشیاء و اسرار آنست بر سالک و بر مقام عالیت مکاشفه
کشف انوار تجلیات و کشف صفات الهی است ، (صفوة الصفاء کلمات شیخ صفی‌الدین
اردبیلی . نقل از تاریخ ادبیات در ایران . تألیف آقای دکتر صفا جلد سوم صفحه
۱۹۲) ، ایضاً تعریفات چرجانی ، لمعات عراقی ، تاریخ تصوف دکتر غنی جلد
دوم ، اصول تصوف دکتر استخری ص ۶۴۰ ، فرهنگ مصطلحات عرفا .

صوفیان را در باب وجد تعریفهای گوناگونی است. مثلاً ابوالحسین دراج گفته : « سماع مرا در میدانهای پرنور بجنبش درآورد . آنکاه وجود حق مرا غرق در وجد کرد و از جامهای صافی بادهٔ محبت بمن نوشانید تا از نشاط و سر-مستی آن بمنازل خشنودی رسیدم . سپس مرا در گلستانهای باصفا و روح پرور بگردش و سیاحت برد. »^۱

عمرو بن عثمان مکی گوید « کیفیت وجد در عبارتی نمی گنجد زیرا آن راز الهی است که در نزد بندگان مؤمن و پاک نهاد بودیمه نهاده شده است »^۲ ابوسعید اعرابی گفته است : « وجد رفع حجاب و مشاهدهٔ رقیب و حضور فهم و ملاحظهٔ غیب و محادثهٔ سر و یافتن مقصود است و آن فنای شخص است از مقامی که در آنست »^۳ آنچه بسا که در حال مکشفه حق تعالی برای سالک مکشف بصورت کلمات منظوم تمثیل می گوید . چنانکه از محمد بن مسروق بغدادی روایت شده که گفت : در ایامی که جاهل و بی خیال بودم شبی از خانه خارج شدم و در حالت مستی این بیت را زمزمه می کردم :

بطور سیناء کرم ما مررت به
پس شنیدم که گوینده ای می خواند :

و فی جهنم ماء و ما تجرعه
خلق فابقی له فی الجوف امعاء

پس از آن از کارهای بیهوده دوری جستیم و توبه کردم و بکسب دانش و عبادت پرداختم^۴ همچنین از مسلم العبادانی روایت شده که گفت : « وقتی صالح المری و عتبه الغلام و عبدالواحد بن زید و مسلم الاسواری بسرای ما در آمدند ؛ پس شبی برای آنان غذا تهیه کردم و پیش آنها نهادم درین هنگام شنیدم که گوینده ای با صدای بلند این بیت را می خواند :

وتلهیک عن دار الخلود مطاعم
ولذة نفس عینها غیر ندفع

ناگاه عتبه الغلام صیحه یی زد و بروی افتاد و از هوش رفت. سایر مهمانان نیز از خوردن غذا خودداری کردند ناچار من سفرهٔ غذا را برچیدم » .^۵

۱ - احیاء العلوم جلد دوم صفحه ۲۱۷ .

۲ - احیاء العلوم صفحه ۲۱۷ .

۳ - ایضاً همان کتاب و همان صفحه .

۴ - احیاء العلوم ، جلد دوم صفحه ۲۱۹ .

۵ - احیاء العلوم ، جلد دوم .

و همچنان که در هنگام صفای قلب آواز هاتف غیبی شنیده می شود ممکن است که صورت خضر (ع) نیز برای العین مشاهده گردد .

ذوالنون مصری گوید ،^۱

« وجد حق است که از فرط دوستی خداوند و صدق ارادت نسبت بدو ظاهر می گردد » و قول خداوند تعالی بر آن دلالت دارد که ،

« الا بذکر الله تطمئن القلوب »^۲ و نیز قول خداوند ، « تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله » .^۳

الذین همین معنی است . چنانکه قبلاً ذکر شد وجد حالتی است که بدنبال سماع عارض می گردد پس طمانینه و اقشعرار و ترس و حالاتی نظیر اینها همه از جنس وجد هستند . چنانکه خداوند فرماید ،

« انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم »^۴ و « لو انزلنا هذالقران علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیته الله »^۵ و جل و خشوع در آیات

مذکور وجد بشمار میروند که از قبیل احوال هستند و اگر از قبیل مکاشفات نباشد سببی است برای ظهور مکاشفات و تنبیهات و بهمین دلیل بینمبر (ص) فرمود ،

« زینوالقرآن باصواتکم » و در این باب حکایات زیادی نقل شده که هنگام خواندن قرآن وجد بر ارباب قلوب غلبه کرده است .

از جمله روایت شده که وقتی ابن مسعود سوره (نساء) را در پیش حضرت رسول (ص) خواند و چون بدینجا رسید که « فکیف اذا جئنا من کل امته بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا »^۶ بینمبر (ص) فرمود کافی است و از دو چشمش

اشک جاری بود همچنین روایت شده که زرارة بن ابی اوفی - که یکی از تابعین بوده - چون این آیه را شنید که « فاذا نقر فی الناقور »^۷ صعقه ای زد و از دنیا رفت .^۸

رتال جامع علوم انسانی

۱ - احیاء العلوم ، جلد دوم صفحه ۲۲۰ .

۲ - سوره ۱۱ آیه ۲۸ .

۳ - سوره ۲۹ آیه ۲۴ .

۴ - سوره ۸ آیه ۳ .

۵ - سوره ۵۹ آیه ۲۱ .

۶ - سوره چهارم (النساء) آیه ۴۵ .

۷ - سوره هفتاد و چهارم (المدثر) آیه ۸ .

۸ - احیاء العلوم ، جلد دوم صفحه ۲۲۱ .

جنید گفته است که وقتی بر « سری سقطی »^۱ وارد شدم و دیدم که مردی در پیش او بیهوش بر زمین افتاده است . چون علت را جويا شدم . گفت این مرد پس از شنیدن آیه‌ای از هوش رفته است . گفتم اکنون نیز همان آیه را بخوانید تا بیهوش آید . چون آیه را خواندند بیهوش آمد .

سری گفت ، از کجا این را گفتی ؟ گفت : از آنجا که یعقوب (ع) از فراق آفریده‌ای کور شد و باز هم بعشق او (یعنی یوسف) بینایی خود را بازیافت چه اگر از جهت حق نابینا شده بود ببوی وصل بنده‌ای چشمانش بینا نمی‌شد . پس نظر مرا پسندید و این بیت را بر خواند :

و کاس شربت علی لذة و اخری تداویت منها بها^۲

اما سبب آنکه بجای مقری ، قوال نشانند و بدل قرآن ، سرود خوانند پنج است :

اول : آنکه همه آیات قرآن با حال مستمعان مناسبت ندارد چه پاره‌ای از آیات متضمن مسائلی از قبیل : طلاق ، ارث ، حدود و امثال اینها می‌باشد که آتش عشق را شعله‌ور نمی‌سازند مگر کسی که بغایت عاشق بود و از هر چیزی و براسماع بود . دوم : آنکه قرآن را بسیار خوانند و هر چیزی در آغاز اثرش بیشتر است و چون تکرار گردد از اثر آن کاسته گردد . « و سرود نو میتوان گفت ولی قرآن نو بر نتوان خواند . »

و چون عرب می‌آمدند در روز کار رسول - علیه السلام - و قرآن تازه می‌شنیدند و می‌گریستند و احوال برایشان پدید می‌آمد . ابوبکر گفت - رضی - الله عنه ، « کناکما کنتم تم قمت قلوبنا » گفت : ما نیز همچون شما بودیم اکنون دل ما سخت شد که با قرآن قرار گرفت و خو کرد ، پس هر چه تازه بود اثر آن بیش بود . »

سبب سوم : آنکه کلام موزون بیشتر در دلها اثر کند و بهمین دلیل کمتر سماع بر حدیث کنند بلکه بیشتر بر آواز خوش و الحان سماع کنند و شایسته نیست که قرآن را با الحان درآمیزند و در وی تصرف کنند چه در شعر تصرف جایز است ولی در قرآن نشاید که تصرف کنند

سبب چهارم : آنکه الحان را نیز مدد باید داد با آوازه‌ها دیگر تا اثر بیشتر

۱ - سری سقطی (شیخ ابوالحسن سری بن المنلس السقطی از کبار مشایخ است و ... بسال ۲۵۷ وفات یافته است) اصول تصوف ، دکتر استخری ص ۹۴ - ۹۰ .

۲ - از اعشی قیس باهلی شاعر معروف عرب است .

کند چون قصب و طبل و دف و شاهین و این صورت هزل دارد و قرآن عین جدست وی را صیانت باید کرد که با چیزی یار کنند که در چشم عوام آن صورت هزل دارد ... سبب پنجم : آنکه هر کسی را حالتی باشد که حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خویش چون موافق نبود آنرا کاره باشد و باشد که گوید : این مکوی و دیگری گوی و نشاید قرآن را در معرض آوردن که از آن کراحت آید و باشد که همه آیتها موافق حال هر کسی نباشد اگر بیتی موافق حال وی نباشد وی بر وفق حال خویش تنزیل کند ...

... اما قرآن را نشاید که تنزیل کنی بر اندیشه خویش و آن معنی قرآن بگردانی .

مقام سیم : در سماع حرکت و رقص و جامه دریدن است ، و هر چه در آن مغلوب باشد و بی اختیار بود بدان مأخوذ نبود و هر چه با اختیار کند تا بمردم نماید که وی صاحب حالتست - و نباشد - این حرام بود و این عین نفاق بود ... اما جامه دریدن با اختیار نشاید ، که این ضایع کردن مال بود . اما چون مغلوب باشد روا بود و هر چند که جامه با اختیار درد لیکن باشد که در آن اختیار مضطر باشد ، که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند ...

اما آنکه صوفیان جامه خرّقه کنند با اختیار و پارها قسمت کنند ، گروهی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز نشاید که پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد و همچنین چون پارها چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را نصیب بود و برسجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی جامه کرباسی را بصد پاره کند و بصد درویش دهد مباح بود چون هر پاره بی چنان باشد که بکار آید .^۱

(سماع و عقیده امام محمد غزالی)^۱

غزالی در موضوع امور مباح نکات جالبی را بیان می کند و از جمله می گوید :

۱ - برای اطلاع بیشتر مخصوصاً مراجعه شود به احیاء العلوم ج ۲ صفحات ۲۰۰ - ۲۱۱ . کیمیای سعادت چاپ تهران صفحات ۳۸۱ - ۳۸۷ ، کشف المحجوب چاپ افست تهران (اواخر کتاب) و سایر کتب مهم صوفیه .

۱ - امام حجت الاسلام زین الدین ابو حامد محمد غزالی طوسی در سال ۴۵۰ هجری در طابران طوس متولد شده و در سال ۵۰۵ وفات کرده است . غزالی متجاوز از صد کتاب و رساله بزرگ و کوچک در فقه و حدیث و کلام و اخلاق و فلسفه و جز آن تألیف کرده که معروفترین آنها احیاء علوم الدین ، کیمیای سعادت ، المنقذ من الضلال و نصیحتة الملوك می باشد . برای اطلاع از آثارش مراجعه شود به : غزالی - نامه تألیف استاد جلال الدین همایی - غزالی تألیف آقای نشأت - مقدمه کیمیای سعادت ، تاریخ ادبیات در ایران (آقای دکتر صفا استاد دانشگاه) - ابو حامد غزالی (آقای محمود مرعشی) .

غذا تا اندازه‌ایکه باعث نگاهداری بدن و امداد آن برای قیام بواجبات معاش و معاد گردد لازم است وزائد بر آن بیجاست و هر گاه چنین مباحی را بمنظور دینی مراعات نماید ثواب اخروی هم خواهد داشت . همچنین ازدواج هم برای محافظت نفس از ارتکاب شهوات و تولید نسل برای معرفت بخداست و نباید موجب زیاده روی شخص در امر معاش که باعث حرص و آرز و یا طمع بمال حرام میگردد بشود و هر کس با ازدواج بکسب فضائل معنوی نائل شود برای وی زن داشتن رواست و هر کس از ازدواج بیم ارتکاب خطا در حق خویش برد برای وی بی‌زن بودن اولی است .

همینطور هم باید در کسب و تجارت و کار و حرفت جنبه‌های حرمت و اباحه یعنی حد وسط سود و زیان ، صواب و گناه را در امور مزبور بنظر آورد که بحلال قناعت کند و گردد حرام نکرده . درباره سایر مسائل از قبیل : معاشرت و سفر و اقامت و سماع و غیره نیز ملاحظاتی را نظیر آنچه گذشت بیان می‌کند و مخصوصاً انسان را در جرأت و جسارتی که از اظهار عقیده خود در سماع بر خلاف علمای مذاهب فقه نموده است بشکفت می‌آورد . ابو حنیفه و امام شافعی و مالک و احمد بن حنبل متفقند که سماع چون موجب تحریک شهوات درونی می‌گردد حرام است .*

غزالی در مقابل آنها می‌ایستد و می‌گوید که سماع عبارت از ساز و آواز است اگر بطور کار و عادت بوده باشد حرام است ولی اگر بمنظور شنیدن صوت زیبا و عشق بزبیبی که باعث وجد و سرور روحانی و بی‌بردن بجمال حق باشد مباح است و گویا همین نظر است که صوفیه را در مباح بودن سماع و توجه بمحسنات آن نموده است .^۱

هجویری در کتاب کشف المحجوب باب مخصوصی بنام (باب احکام السماع) نوشته و نظر اعتدال و میانه روی اتخاذ کرده است و می‌گوید که سماع بخودی خود نه خوب است و نه بد بلکه از نتایج آن باید حکم کرد . زیرا طبایع مختلف است و نمیتوان بر یک حکم قطع کرد .

مستمعان بر دو قسم اند یکدسته معنی شنوند و دسته دیگر صورت پس هم فواید آن بسیار است و هم آفات آن در شخص شقی شقاوت برمی‌انگیزاند و در اهل سعادت بر سعادت می‌افزاید ...

۱ - (غزالی) نکارش آقای صادق نشأت صفحات ۳۶ - ۳۷ .

* عقیده همه آنان را بعداً بتفصیل بیان خواهیم کرد .

غزالی و سهره‌وردی نیز سماع را تقریباً با همین شروط روا می‌داشته‌اند و
 شیخ سعدی نیز از آنها پیروی نموده می‌گوید: ^۱
 نکویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست ^۲
 استاد جلال همایی در کتاب جامع خود « غزالی نامه » نوشته‌اند ،
 « وجد و سماع بعقیده غزالی مباح است . وی با آنکه فقیهی معتبد بوده
 سماع و وجد و جامه خرقة کردن را که فقهای ظاهری بحرمتش فتوی داده‌اند جایز
 شمرده است .

در کیمیای سعادت می‌گوید :

« سماع مباح است مگر آنکه جهتی از حرمت درو باشد مانند سرودفحش
 و هجا یا طعن دین چون شعر روافض که در صحابه گویند ، اما صوفیه و کسانی که
 بدوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن کنند این ابیات زیان ندارد ،
 گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش با تو که بتفصیل سر جمله بر آرم
 خندید بمن بر سر زلفینک مشکین یک پیچ بیچید و غلط کرد شمارم
 چه باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت الهیت فهم کنند و چون حدیث شراب
 و مستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلاً چون گویند :

گر می‌دوهر از رطل بر پیمائی تا می‌نخوری نباشدت شیدایی

آن فهم کنند که کار این بحدیث و تعلیم نیاید . و آنچه از بیتهای خرابات
 گویند فهمی دیگر کنند .

هر کس بخرابات نشد بی‌دین است زیرا که خرابات اصول دین است
 ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آنست که
 این صفت که آبادانست خراب نشود تا آنکه ناپیداست در گوهر آدمی پیدا آید و
 آبادان شود .

مخالقان غزالی این جنس سخنان را دیده و گفته‌اند که وی از احکام قرآن
 سرتافته و از زی فقها و ائمه دین بیرون رفته با باطیل صوفیه گرویده است غزالی
 هم در استنباط احکام اعتماد بقرآن و اسناد مذهبی داشت و در مؤلفاتش همه‌جا
 می‌گفت من آنچه می‌گویم از روی قرآن و مآثورات دینی می‌گویم .
 استاد همایی در دنباله گفتار خویش نوشته‌اند :

۱ - تاریخ تصوف دکتر غنی ، جلد دوم صفحات : ۳۹۹ - ۴۰۰ .

۲ - مراجعه شود به (بخش سماع و ادب فارسی) از همین رساله که بعداً
 نقل خواهد شد .

بعقیده نگارنده اینگونه مسائل سهل است در مطالب کلی تر و عالیتر نیز بیشتر بلکه همه اختلافات ناشی از اختلاف در فهم و دریافت افراد بشر است . میتوان بیک نظر همه را مصیب یا همه را مخطی یا بعضی را صواب کار و برخی را خطا کار پنداشت .

ادراکات بشر بمنزله شیشه‌های رنگارنگ است . هر کس از پشت شیشه‌ای جهان و موجودات محقق و مخیل را برنگ و گونه‌یی می‌بیند و دیدار دیگران را ناصواب می‌انگارد . از این میانه تشخیص صواب و خطا اگر محال و ممتنع نباشد بی‌اندازه دشوار می‌نماید . زیرا خود قاضی و مشخص نیز ناگزیر در آینه خانه وجود شیشه‌ای پیش چشم دارد و در نهانخانه روانش شکفت آفرینشی است که خود از آن بی‌خبر است .

هر چه گوید او پری گفته بود زین سری نه زانسری گفته بود

من خود این نکته را در همه اختلافها در این مسأله جزئی یا مسائل دیگر و در مورد غزالی یا دیگران همه جا پیش چشم دارم .^۱

غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد ،^۲

بدانکه ایزد تعالی را سرپست در دل آدمی که آن در وی همچنان پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه بزخم سنگ بر آهن آن سر آتش آشکارا گردد و بصحرا افتد همچنین سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنباند و در وی چیزی پدید آرد بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست .

و عالم علوی عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نمود گاریست از جمال آن عالم چه هر جمال و حسن که درین عالم محسوس است همه ثمره جمال و حسن آن عالم است ؛ پس آواز خوش موزون متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوقی پدید آید که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که ساده بود و از عشقی و شوقی که بدان راه برد خالی باشد اما چون خالی نباشد و بچیزی مشغول بود آن در حرکت آید و چون آنشی که دم در روی دهند افروخته تر گردد و هر کرا دوستی خدای تعالی بر دل غالب باشد سماع وی را مهم بود که آن آتش تیز تر گردد و هر کرا در دل دوستی باطل بود سماع زهر قاتل بود و بر

۱ - غزالی نامه . صفحه ۳۴۱ چاپ اول (تهران) .

۲ - چاپ تهران صفحه ۳۷۰ .

وی حرام بود و علماء را خلافت در سماع که حلال است یا حرام، و هر که حرام کرده است از اهل ظاهر بوده است ...

اما اینجا می گویم که حکم سماع از دل باید گرفت . که سماع هیچ چیز در دل نیارد که نباشد بل آن را که در دل باشد بجنبانند . هر کرا در دل چیزیست که آن در شرع محبوبست و قوت آن مطلوبست چون سماع آن را زیادت کند وی را ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است که در شریعت آن مذموم است وی را در سماع عقاب بود و هر کرا دل از هر دو خالی است لیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان لذت یابد سماع وی را مباح است . پس سماع بر سه قسم است :
قسم اول : آنکه بغفلت شنود و بر طریق بازی این کار اهل غفلت بود
و روا نیست که سماع حرام باشد بلکه حلال است بنص و قیاس .

اما قیاس مربوط است با حاسة شنوایی انسان . و دروی بجز عقل پنج حس هست . و برای هر يك از حواس ادراك مخصوصی است . چنانکه نظر از دیدنیهای خوب و زیبا لذت می برد مانند : سبزه ، آب جاری ، روی زیبا و رنگهای خوب (بعکس رنگهای تیره و ناخوشایند) و شامه از بوهای خوش متلذذ و از بوهای بد مشمئز می گردد . چنین است حکم سایر حواس پنجگانه . مثلاً مدرکات سمعی بخوش و ناخوش تقسیم می گردد . قسم اول مانند صدای بلبل و نی و قسم دوم مانند صدای خر و جز آن .

و نص هم دلالت بر اباحت سماع آواز خوش دارد . چنانکه خداوند تعالی در باره بندگانش فرموده : « یزید فی الخلق ما یشاء » و گفته اند مقصود از آن آواز نیکوست و در حدیث آمده : « ما بعث الله نبیاً الا احسن الصوت » .
و نیز در حدیث آمده که داود علیه السلام در هنگام دعا و زاری و قرائت زبور بسیار خوش صوت بود بطوریکه جن و انس و طیور برای شنیدن آواز او گرد می آمدند حضرت رسول (ص) در مدح ابی موسی اشعری فرموده : « بهوی زمزاری از مزامیر آل داود بخشیده شده است » و قول خداوند که فرموده : بدترین اصوات بانگ خر است بر مدح صوت نیکو دلالت می کند .

درجه دوم ، نظر کردن در صوت خوش موزون است . پس وزن آواز بعد از خوش بودن آن مورد نظر است . چه بسا آواز موزون که ناخوش می باشد . آواز موزون باعتبار مخارج بر سه قسم است :

یا از جماد صادر می شود مانند : آواز نی و صدای طبل و مانند آن .
و یا از حنجره حیوان (انسان و غیر انسان) بدر می آید مانند آواز بلبل .

قمری و دیگر پرندگان خوش آواز . و اصل در اصوات همان حنجره جانداران است و نی هم بر اساس خروج آواز از حنجره ساخته شده است و فرقی میان حنجره - ای با حنجره دیگر نیست . نیز فرقی بین صوت جماد و حیوان وجود ندارد . پس سزاوار است که آواز سایر اجسام که باختیار آدمی از آنها صادر می گردد با صدای بلبل مقایسه شود . مانند اصواتی که از طبل و دف و دیگر سازها بدر می آید .

در درجه سوم ، وزن و مفهوم صدا مورد نظر است و این مرتبه شعراست و جز از حنجره انسان خارج نمیشود و چون کلام مفهوم غیر حرام است آواز خوش موزون مباح می باشد و شافعی گفته است : الشعر کلام فحسنة حسن و قبیحة قبیح . پس زمانی که خواندن شعر بدون کشش صوت و الحان جایز باشد بالحن هم جایز است . زیرا امور مباح وقتی مجتمع شد مجموع آن هم مباح است و دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد مگر اینکه متضمن محظوری باشد . و حتی در حضور حضرت رسول (ص) اشعار فراوانی انشاد گردیده است . و خود حضرت هم فرموده اند : ان من الشعر لحکمة . و عایشه بیت زیر را انشاد کرده است :

ذهب الذین یماش فی اکنافهم و بقیة فی خلف کجلد الا جرب

و از عایشه نقل شده که وقتی رسول (ص) وارد مدینه شد ابوبکر و بلال به تب شدیدی مبتلا شدند و در آنجا بیماری و با شیوع داشت . گفتم ای پدر خود را چگونه می بینی و ای بلال احوال تو چو نیست ؟ پس ابوبکر که در آتش تب می سوخت بیت زیر را انشاد کرد :

کل امری مصیح فی اهله و الموت ادنی من شرک نعله

... و رسول (ص) برای حسان بن ثابت منبری در مسجد می گذاشت که وی بر آن بالا می رفت و بوجود آن حضرت افتخار می کرد . و آن حضرت می گفت : همانا خداوند حسان را بوسیله روح القدس یاری می کند .

و از انس روایت شده که در سفر بجهت حضرت رسول (ص) حداء می کردند و حداء همواره از عادات عرب بوده و در زمان آن حضرت و صحابه نیز متداول بوده است و هیچ یک از صحابه نیز حداء را انکار نکرده اند بلکه گاهی بجهت تحریک شتران و زمانی برای لذت بردن از آن تقاضای شنیدن حداء می کرده اند . پس جایز نیست که کلام مفهوم لذت بخش که مؤدی آواز خوش و الحان موزون است تحریم گردد .

در درجه چهارم - از آنجا که صوت خوش محرك و مهیج قلب است باید در باب آن دقت بیشتری کرد و در حقیقت در مناسبت نعمات موزون با ارواح سری از

اسرار الهی نهفته است. چه پاره‌ای از اصوات شادی بخش و پاره‌ای غم‌انگیز و برخی دیگر موجد خنده‌اند و این عواطف با حرکات دست و پا و سر همراه است. و البته این کیفیت تنها بفهم معانی اشعار ارتباطی ندارد بلکه امری کاملاً طبیعی است.

چه اگر بهار و گل‌های رنگارنگ و روح پرور آن‌ویا عود و نغمه‌تارهایش نیز کسی را بجنبش و نشاط درنیاورد آن شخص فاسد المزاج و کژطبع می‌باشد.^۱ و در جایی که شتر با پستی طبعش از حدها متأثر می‌گردد چنانچه آدمی از شنیدن غنا و بانگ دلپذیر بوجد در نیاید از حیوان نیز پست‌تر است و آدرین باب اشعار و حکایات زیادی نقل گردیده است.

از جمله ابوبکر محمد بن داود الدینوری معروف به (رقی) نقل کرده که وقتی در بادیه بقبیله‌یی از قبایل عرب رسیدم. یکی از افراد قبیله مرا مهمان کرد. پیش از آنکه غذا حاضر شود چشمم بگلام سیاهی افتاد که بندگران بر پای داشت. پس مرا گفتم: تو امشب مهمانی و صاحب من مهمان را سخت گرامی دارد. آرزو دارم که شفاعت کنی تا مرا از بندرها سازد.

چون طعام حاضر شد گفتم: نخورم تا این غلام را برهانی گفت: این غلام همه دارائی مرا بر باد نیستی داده. گفتم بچه سبب؟ گفت این غلام آوازی بغایت خوش دارد. در سفر بارهای گران بر پشت شتران حمل کرد و بنغمه حدا آنها را گرم براند تا راه سه روزه را بیک روز طی کردند.

چون بمنزل رسیدند و بارها انداختند همه بیفتادند و جان دادند. اکنون او را بتو بخشیدم. روز دیگر خواستم که آواز او را بشنوم. صاحب‌خانه غلام را فرمود تا حدا آغاز کرد. شتری که در آنجا بسته بود بمحض شنیدن آواز بر سر بگردید و ریسمان بگسست. من هم از تأثیر آواز خوش او بیهوش شدم و افتادم تا مهماندار من بگلام فرمان داد که بس است^۲ و بهمین دلیل پرندگان بالای سر داوود علیه السلام می‌ایستادند که آواز او را بشنوند بنابراین نمی‌توان مطلقاً باباحث یا بتحریم آن حکم کرد. بلکه بستگی باحوال نفسانی اشخاص و

۱ - احیاء العلوم چاپ مصر ص ۲۲۰ جلد دوم بضمیمه عوارف المعارف.

۲ - همان کتاب ص ۲۲۱.

۳ - احیاء العلوم جلد دوم - و به: مصباح الهدایه چاپ استاد همایی صفحه

کیفیت نعمات دارد . پس باید بتأثیر سماع در قلوب نظر داشت .
 ترنم بکلمات مستمع موزون در هفت موضع مباح است .
 اول، سرود حاجیان که در صفت کعبه و بادیه است و آتش شوق خانه خدای
 را در دل بجنبانند . و ازین سماع مزد بود کسی را که روا بود که بحجج شود ...
 دوم، آنچه که غازیان برای تحریض مردم بجنک می خوانند و آن هم مباح است .
 متنبی درباره افراد ترسو و جبان گفته :

یری الجبناء ان الجبن حزم و تلك خدیعته الطبع اللثیم

سرم : رجزیات که دلیران در مصاف بجهت تشجیع نفس خوانند و آن هم
 مباح است (در صورتیکه جنک با کافران بود اما اگر با اهل حق بود این حرام بود).
 و از دلیران صحابه مانند علی (ع) و خالد و جز آنان کلمات و ابیات فراوانی
 نقل گردیده است .

چهارم : سرود نوحه گر که در تهییج حزن و گریه تأثیر فراوان دارد . باید
 دانست که غم بردو نوع است . مذموم و محمود ، غم مذموم (ناپسند) آنست که انسان
 بخاطر چیزی که از دستش بدر رفته و یا بجهت مرگ کسی اندوهگین گردد .
 زیرا که خدای تعالی می گوید : « لکیلا تأسوا علی ما فاتکم » .

غم محمود (پسندیده) مانند غمی که بر کوتاهی در انجام امور دینی بشخص
 روی می آورد و بر خطاهای خود گریه می کند . مانند گریه آدم و زاری داوود علیه السلام .
 تا آنجا که « داوود چندان نوحه کردی که جنازه ها از پیش وی بر گرفتندی
 و وی در آن الحان بودی ... »

پنجم : سماع در اوقات شادمانی و « خواهد که آن زیادت کند بسماع و این
 نیز مباح بود چون شادی بچیزی باشد که روا باشد که بر آن شاد شود چنانکه در
 عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت آمدن فرزند و وقت ختنه کردن و باز رسیدن از
 سفر . چنانکه رسول علیه السلام بمدینه رسید پیش باز شدند و دف می زدند و شادی
 می کردند و شعری خواندند که :

طلع البدر علینا من ثنیات الوداع و جب الشکر علینا مادعی الله داع

از عایشه نقل شده که در ایام منی ابوبکر بر او وارد شد . و در نزد وی
 دوکنیز بود که دف می زدند و سرود می گفتند . رسول - علیه السلام - در خانه آمد
 و بخفت . ابوبکر در آمد و ایشان را زجر کرد و گفت : خانه رسول و مزار
 شیطان . رسول (ص) گفت یا ابابکر دست از ایشان بدار که روز عیدست .^۱

۱ - کیمیای سعادت ص ۳۷۲ - احیاء العلوم ص ۳۰۸ .

و هم در صحاح از عایشه روایت شده که در دوران کودکی لعبت بازی می-
کرد . روزی رسول (ص) او را گفت : این عروسکها چیست ؟ گفت : دختر کانم هستند
رسول گفت این چیست که در بین آنها می بینم ؟ گفت : اسب . فرمود این چیست که
بر اوست ؟ گفت بالهایش . رسول (ص) فرمود : اسب که بال و پر ندارد . گفت :
آیا نشنیدی که سلیمان اسبی داشت با بال و پر ؟ رسول - علیه السلام - تبسم کرد
تا همه دندانهای وی پیدا شد . درین باب احادیث زیادی نقل شده که همه صراحت
دارد باینکه غنا و لعب حرام نیست . از جمله نقل شده که عایشه - رضی الله عنها -
روایت می کند که روز عید در مسجد زنکیان بازی می کردند . رسول - علیه السلام -
مرا گفت : خواهی که بینی ؟ گفتم : خواهم بردر ایستاد و دست پیش برداشتم تا زنخدان
بر دست وی نهادم . و چندان نظاره کردم که چند بار بگفت که بس نباشد ؟ گفتم نی !
و این در صحاح است و ازین خبر پنج رخصت معلوم شد :

و در بازی زنکیان رقص و سرود بود .

دوم آنکه در مسجد می کردند .

سوم - آنکه در خبرست که - رسول - علیه السلام - در آنوقت که عایشه را
آنجا برد گفت :

«ببازی مشغول شوید» این فرمان باشد پس بر آنچه حرام باشد چون فرماید؛
چهارم آنکه ابتداء کرد و عایشه را - رضی الله عنها - گفت : خواهی که بینی ؟
و این تقاضا باشد ...

پنجم آنکه خود با عایشه بایستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره بازی کاروی نباشد؛
و بدین معلوم شود که برای موافقت زنان و کودکان - تا دل ایشان خوش شود -
چنین کارها کردن از خلق نیکو بود . و این فاضلتر بود از خویشتن فراهم کردن
و پارسایی و قرایی کردن^۱ .

آواز عشاق هم محرك شوق و مهیج عشق و آرامش نفس است . مانند :
عشق شخص بزن و یا کنیزش . ولی بزنان بدکار و کودکان حرام است .
همچنین سماع کسی که خدا و عشق او را دوست دارد مباح است زیرا مهیج
شوق و دوستی خداست و موجب پیدایش احوال و مکاشفات و این احوال بزبان اهل
تصوف (وجد) نامیده می شود که از « وجود » مأخوذ است .

در سماع چند نکته را باید در مدنظر داشت ،
نکته اول ، آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت بود که این
حرام بود ...

چه ، شهوت در اصل آفرینش هست و چون صورتی - نیکو در چشم آید شیطان
بمعاونت آن برخیزد و سماع بحکم شهوت شنود و سماع از کودکی که محل فتنه
نباشد مباح است و از زنی که زشت رو بود مباح نیست ، چه ویرا می بیند . و نظر
بر زنان بهر صفت که باشد حرام است .
اما اگر آواز شنود از پشت پرده اگر بیم فتنه بود حرام بود . و اگر نری
مباح - بود .

دوم ، آنکه با سرود و رباب و چنگ و بر ببط بود ... بسبب آنکه این عادت
شرابخوارگان است و هر چه بایشان مخصوص باشد حرام کرده اند بتبعیت شراب . اما
طبل و شاهین و دف - اگر چه در وی جلاجل بود حرام نیست که اندرین چیزی
نیامده است ... و دف خود زده اند پیش رسول - علیه السلام - و فرموده است زدن
آن در عروسی ... و طبل حاجیانرا و غازیان را خود رسم است زدن ...

سوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا باشد یا طعن بود در اهل دین این
نوع شعرها گفتن و شنیدن حرام است . اما شعری که در آن صفت زلف و خال و
جمال بود ، و آنچه عادت عشاق است گفتن و شنیدن آن حرام نیست (چنانچه بر
زن و کنیزك خویش سماع کند . ولی اگر در اندیشه خود آنرا بر زن بیگانه ای که
وی را دوست دارد و یا بر کودکی فرود آرد حرام است) . ولی صوفیه و کسانی که
در دوستی حق تعالی مستغرق گشته اند سماع این بیتها آنان را زیان ندارد که ایشان
از هر یکی معنی ای فهم کنند که در خور حال ایشان باشد^۱ .
گویند عجمی تازی شنید که کسی می گفت :

« و مازارنی فی النوم (اللیل) الاخیاله ... » از شنیدن آن بوجد در آمد بدو
گفتند تو که ندانی وی چه گوید حال چرا کردی ؟ گفت چرا ندانم ؟ می گوید ،
مازاریم راست می گوید که همه زاریم و درمانده ایم و این وجد حق است^۲ .

۱ - چون شعر روافضی که در صحابه گویند یا صفت زنی باشد معروف ...
(کیمیای سعادت ص ۳۷۶) .

۲ - کیمیای سعادت ص ۳۷۷ .

۳ - همان کتاب ص ۳۷۹ - و احیاء العلوم (نقل از فرهنگ اشعار حافظ) .

چهارم - آنکه شنونده جوان باشد شهوت بروی غالب و بمحض شنیدن حدیث زلف و خال و روی نیکو شیطان پای برگردن او نهد و شهوت وی را بجنباند... و بسیاری از زنان و مردان هستند که جامعه صوفیان برتن دارند و بدین کار مشغول شده اند...

و گویند که عشق دام حق است. قوادگی را ظریفی نام کنند و فسق را و لواطت را شور و سودا نام کنند... و در جمله کار صوفیان عظیم و با خطر است و بنایت پوشیده است.

پنجم: سماع عوام بطریق عشرت و بازی مباح است لیکن بشرط آنکه پیشه نگیرد زیرا بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاهگاه و اندک بود. چنانکه زنکیان يك بار در مسجد بازی کردند و رسول (ص) منع نکرد اگر آن مسجد را بازی گاه می ساختند منع می کرد. همچنین عایشه را از تماشای بازی زنکیان منع نکرد و اگر عادت می کرد بدون شبهه وی را از مشغول شدن بلهو و لعب منع می فرمود برین قیاس مزاح کردن نیز گاهگاهی لازم است ولی چنانچه کسی بدان عادت کند و مسخرگی پیشه کند شایسته نیست.

سماع اصلا در نزد شافعی حرام نیست و درباره کسی که آن را پیشه خود ساخته گفته که آن لهو مکروه شبیه باطل می باشد. یونس بن عبدالاعلی گوید از شافعی پرسیدم که علت چیست که اهل مدینه سماع را مباح می دانند؟ گفت: کسی از علمای حجاز را نمی شناسم که از آن کراهت داشته باشد مگر آنچه مربوط باوصاف امور حرام باشد ولی وصف اطلال و مریح و حذاء مباح است * ۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱ - مراجعه شود به: احیاء العلوم جزء ثانی بضمیمه عوارف المعارف از صفحه ۲۰۰ تا ۲۱۱ و کیمیای سعادت چاپ تهران از صفحه ۳۶۹ تا صفحه ۳۸۱. * عقیده غزالی را در باب آثار و آداب سماع در همین رساله ذکر کرده ایم.